

صنعتا بزرگوار کا فضل خلاصہ و نسا
بعون عین عین نون نون نون نون

سوانح عمری و ذکر کرامات خواجہ خواجگان معین الحق حسن بھوی تم الامیری



المؤلفین: تالیفات ماہر علم ابوالصاحب صاحب کتب خانہ

مطبعہ مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ
دریں مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ مطبوعہ

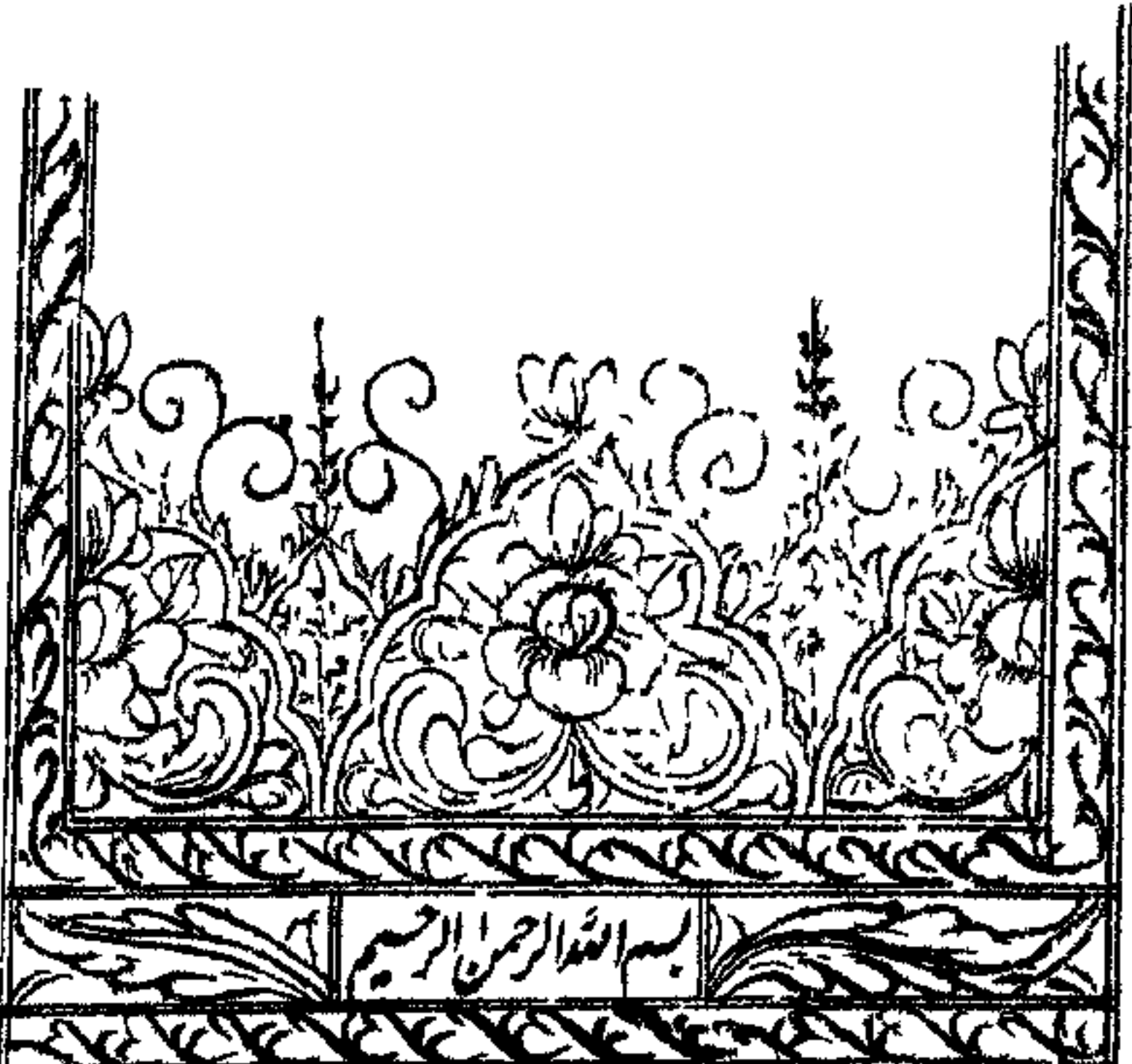
بصفت شما که در کما فیضنا سلامه و نورا
ببیند عین عین و در این عین

سوانح عمری و ذکر کرامات خواجگان ذابکان عین الحی حسن بخیری تم الامیری



ترجمه باب سوم در ایت الوصیة فی الایمانات ما هر علم را باطل صاحب و انزل او

کتابنامه و تفسیر و شرح و ترمیم و ترمیم و ترمیم
درین مکتب و ترمیم و ترمیم و ترمیم و ترمیم



بسم الله الرحمن الرحيم

حدیثی که از قدرت کامله خود اینچنان اولیا و اهل دل که لسان لطق در اوصاف
شان گنگ است بطور آورده که ملاحظه بفرمایید معلوم و شنای کرمی که از عنایات
بالله خود بسیار جاوده خوبی در آن زبان بیان تعریف کمالات آنان نتوان کرد پیدا نمود
کنایه بیان کردن معدوم است از دست و زبانیکه بر آید به گزیده شکرش بدر آید
بنام بران احقر العباد و معجزان خاکسار یا بوالل خلع جناب و الاجاه قبله و نیاز و دین
کعبه حق الیقین منشی کشوری لال صاحب نصف در جوادلی مد العزطل افضال شون
خاص مقام برکت بنیاد و بلده آله آباد هنگام طالب علمی در قصبه سر اضلع غازی پور از
حضرت منبع بود و کرم مخزن فیض و هم قبله بنیاد و عقبی کعبه اولی و آخری جناب مخدوم
انام اغاضت نیاسی مرجع عالم اولی مولوی عظمت علی صاحب ادام العبد فیضهم
اس او ایشاد ایشاد بتالیف کتاب بذا صدور یافت چنانچه ختمیه تمجیل حکم محکم
بتالیفش بر داخت چون در سن یکتر و هشت صد و هشتاد و هشت عیسوی بانجام رسید

حضرت استاد بی جا اصلاح پذیرند بکسی بر وقایع شاه معین الدین پیش
گشت چشم داشت از ملاحظه کنندگان و الا بتبار آنکه اگر خطای بنظر افتد با اصلاح
گرایید و آید فقط الله بس باقی موسی بن بعد باید دانست که ترجمه باب سوم از کتاب
مدایه المعین که مفسر شیخ رحمت الله بن شیخ جمال محمد بن قنبله ازین سکنه مدلی
و سفینه الانبیاء که ساخته دارد اشکوه و توفس الارواح که مرتبه جهان آرا بگفت شاه جهان
و نسبه اشجار الجبال که مفسر اجی محمد ابن راجی یار محمد و اخبار الانبیاء که مولف یونانی
عبد الحق محدث دهلویست در باب بعض حالات حضرت پیشواک درین زمانه ای است
خواج معین الحق والدین حسن سجری الاجمیرک و خلاصه حال تولد و فرزندان
و سفر و سیاحت و بیعت و حصول علوم ظاهری و باطنی و تشریف آوردن اوستا
هندوستان و معارضه به پتھور اوالی اجمیر برین مختص است که حضرت خواج صاحب
سید عالی نسب نجیب هر دو طرف بودند والد و والده شریفه ایشان هر دو را نسبت
بسادات عظام بسیار صحیح است و مرتبه ایشان در فقر نهایت بلند و صرف بسبب
جلوه افروزی آمدن جناب ایشان در هندوستان طور اسلام گردید و از بدایت ایشان
کفر و لہاز ازل و بسیاری گمراہان بر آید و بغایت آگهی حضرت رسول مقبول
صلی اللہ علیہ وسلم اوشان را منصب ولایت و بدایت رحمت فرمودند لهذا
لقب آنجناب هند الوالی مشهور است و عبادت و بزرگی و محنت کثیری زیاده از حد
بیانست ذکرش بوقوع خود خواهد آمد معلوم باید کرد که حضرت خواج صاحب عمده
سادات موضع پشت اند و پشت قصبه ایست از ولایت چونکہ اکثر اولیاء اللہ
مثل خواجہ ابوالاحمد ابدال چشتی و خواجہ ابو محمد چشتی و حضرت ابویوسف چشتی و حضرت
خواجہ بود و چشتی در ان قصبه جلو و نما گشته اند بنابر این سلسلہ آنها بنام چشتیہ مشہور
یافت و حضرت خواجہ صاحب ہم مرید همان سلسلہ بودند انشا اللہ تعالیٰ تعصیلش

بعد کرسی نسب نوشته خواهد شد و بعضی محققین و مورخین و ارباب سیر و راویان و هر
 نوشته اند که حضرت ممدوح به قضیه سنجری پیدا شدند و بعضی نگارنده که بقصد اصفا
 الا پرو و قول غیر معتبر انداز روی کتب و تشریح اجماع صحیح و درست نیست که ولادت
 ایشان بشهر سنجستان گردید و درین شهر نیست و بسین یا نصدوسی و هفت هجری
 خواجہ صاحب متولد شدند و پرورش و نمائش بخراسان یافتند و کرسی نسبت نامه
 نیست که حضرت خواجہ بزرگ بن حنفی بن مولانا ابو عیاش الدین بن احمد حسن سنجری
 بن حضرت سید حسین احمد بن جنید بن محمد بن امام حسین سید خواجہ عبدالعزیز حسین
 بن سید امام محمد مهدی بن سید امام حسن عسکری بن حضرت خواجہ ابراهیم بن سید
 امام نقی بن سید امام محمد نقی بن امام علی موسی رضابن امام موسی کاظم رضا و چون
 امام موسی کاظم امام هفتم از ائمه عشره یاندند حضرت خواجہ صاحب سید کاظمی
 میگونید و موسی کاظم بن امام محمد جعفر صادق بن حضرت امام محمد باقر بن حضرت
 امام زین العابدین بن امام سید شهدا حضرت امام حسین شهید کربلا بن حضرت
 امیر المومنین حضرت علی کریم الله وجه فقط و آله ایشان حضرت عیاش الدین احمد
 شایخ عالی نسبت کامل بودند و اکثر شایخ کبار صاحب حال را دیده اند و بسین
 یا نصد و پنجاه و دو و بر خمت حق پیوستند و فرزندانشان متحمل دروازه شام و زیارت گاه
 خاص و عام است تا آلیز اکثر طالبان از فرزندان بسیار یافت میشوند و نسبت و آله
 شریفه عالی بر حضرت امام حسن خلیف میر تقی علی می پیوندند ازین جهت ایشان راستند
 حسی الحسین میگونند و اسم شریفه و آله شان بی بی ماه نو بود و انحصار اصالت و نجابت
 و سیادت و شرافت حضرت خواجہ بزرگ اعلی و افضل است و نسبت ارادت و معیت
 حضرت خواجہ صاحب بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم میرسد تفصیلات اینک حضرت
 خواجہ صاحب مرید خواجہ عثمان بلرونی و حضرت خواجہ حاجی شریف زندانی مرید

خواجہ بود و حشمتی مرید پدید خود حضرت خواجہ یوسف حشمتی مرید خواجہ محمد حشمتی خال
اوشان و آن مرید پدید خود خواجہ ابو احمد ابدال حشمتی مرید حضرت ابو اسحق شامی
مرید شیخ مشاود علی دینوری مرید شیخ ہبیرہ بصری مرید حضرت شیخ حذیفہ مرعشی مرید
حضرت شیخ ابراہیم ادم مرید حضرت فضل عباس مرید حضرت خواجہ عبدالواحد مرید
مرید حضرت شیخ حسن بصری مرید حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ مرید و حذیفہ
حضرت سرور آخر الزمان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقط باید دانست کہ وقتیکہ
والد شریف حضرت خواجہ بزرگ رگرا می جنت شدند حضرت خواجہ صاحب عمر پانزہ
سال بودند و از بیہوش پدید یک بن حکلی و باغی بود بران قالیق شدند و از آن
بہ اتفاق نمودند و شب و روز زیاد التی مصروف و مشغول می بودند و در ان ایام
مجدوبی ابراہیم قندوری نام در ان قصہ بودند بظاہر دیوانہ و بیاطن کامل زمانہ
اتفاقاً روزی خواجہ صاحب خیابان وغیرہ در باغ میساختند کہ آن مجذوب از در
در آمد خواجہ روح تیشہ از دست نیکنند و استقبال نموده بہ کمال تعظیم زیور حشمتی
سایہ دار برای نشستن گفتند و سیوہ نامی چند اقسام در سیدی جمیدہ بطور فصاحت
پیشکش فرمودند ابراہیم مجذوب بہ خرمی تمام چند سیوہ نامتا اول فرمود حضرت
خواجہ صاحب پیش او نشستہ بودند و مجذوب عدوی گٹھلی بر آوردہ بدین خود
انداختہ و آنرا زندان ریزہ ریزہ کردہ بحضرت خواجہ صاحب داد و گفت کہ بخورید
حضرت خواجہ صاحب را خوردن همان بود و غلبہ نور باطنی شدن و صحبت و ملاقات شیخ
از ان فتنہ باغ و غیرہ کہ در قبضہ عقول بود و ہمہ را فروختہ و از دستہ
بفقر او ساکین داد و خوردن را طالب علمی شائقند فصلی حکایت میکنند خواجہ صاحب
تا کہ دنیا گتہ یارادہ استحصال علوم ظاہری و باطنی غریب الوطنی اختیار فرمودند
اول تبریز و سن بعد بہ بخارا رفتند و در انجا بخدمت مولانا و حسام الدین بخارا

تا بست و چهار سال تحصیل کل علوم ظاهری و حفظ کلام الله شریف نمودند و بعد
 ازین شوق حصول علوم باطنی که مراد به کشف و کمالات و وصلی و قرب است در ول
 افتاد و از آنجا عازم عراق و حرم شدند و سیرکنان به قصبه مارون رسیدند و روایتی
 است که از قصبه مارون به بغداد تشریف بردند و در آنجا از پیشوای اهل یقین
 رهنمای سالکان اهل زمین مقتدای هر شریف و مؤمنی خواجہ عثمان مارونی که در آن
 صاحب کمال غرق در ریاضی وصال بودند ملاقات شد چنانچه در حال او نشان نوشته
 اند مشق است که در سفر روزی ببلک آتش پرستان رسیدند و آنجا آتش کده بود
 بسیار بگلان که هر روز بست گردون همیشه می آوردند و دروغن و رمال و غیره را که هم
 که است انتهای نبود در آن می انداختند و می بستیدند و در آنجا خواجہ عثمان
 مارونی بنشینند و خواجہ صاحب روزه بیدار شدند و وقت افطار در رسیدند
 خواست که تا آتش آورده برای افطار طعام نزد گبران از راه تعصب خادم را
 آتش از آتشکده ندادند و باز آمد و عرض حال کرد جناب ایشان بعد و صورتی
 آتش خانه گشتند شخصی معتمدی است آن آتشکده مختار نام که طفل هفت ساله در
 داشت استاده بود از او پرسیدند که بچه وجه پرستش آتش لیسینی و طاعت خداست
 که آفریدگار کون و مکان است و لائق عبادت همه انسان و حیوان است چنانچه
 مختار گفت که بنده بارتبه آتش از همه اعلی است و فردای قیامت پرستندگان
 خود را از سوختن محفوظ خواهند داشت حضرت فرمودند که ای مختار از مدتی این آتش را
 می پرستی میتوانی که آتش بدست گیری بیاوست در آن اندازی مختار جواب داد که
 خاصیت او سوزانیدن است چرا که خواهد سوزانید این محالست همی ندارم که آتش
 بدست بردارم و بیاوست را در آن اندازم حضرت خواجہ عثمان مارونی بفرمودند
 این کلام طفل را از دست مختار ببردند و تمام بگردانیدند و خود را با آن طفل در آتش

بیگنند و آیت بردیا و سلاما له الخ ابراهیم علیه السلام را و قتی که نمرود او شانرا
در آتش انداخت تا زل شده بود و میخواندند و به آن آتش شتاوری میفرمودند همه
که این فریاد و و او پلایر آوردند چون این کرامت بدیدند بعد و بسیار حضرت مع
آن طفل از آتش بیرون آمدند الا داغ و دو هم بر جسم و لباس شریف آن طفل نماند بود
مختار و قبائل او از خواجرج آن پسر گرفته رسیدند که چگونه در آتش بودی و در آن
چه دیدی آن طفل به کمال بشاشت و فصاحت جواب داد که به همین انقباس متبرکه
این کس هیچ رنجی نگزندی بمن نرسید بلکه جمله آرام و آسائش همین و گلزار میسر و
دماغ از خوشبو ناسه تنوعه سوطر بود با صفا که این ماجرای حیرت از آن آتش استخوان
ایمان و اسلام آوردند و آن آتشکده مسجد خود را خوار و بمقدار کردند حضرت خواج
رج مختار را بنام عبداللہ و آن پسر را تمام ابراهیم نامزد فرمودند عاقبت الا در این عهد
از اولیای کبار شده اند و حضرت خواجہ عثمان مارونی در آنجا دو سال و شش ماه مقیم
بودند آن قصه حضرت خواجہ معین الدین حسینی درین عرصه به قصه مارون رسیدند و
در کتاب انیس الارواح که مصنفه حضرت خواجہ شمس الدین احوال خود نگارش میفرمایند هنگامیکه
از قصبه مارون به بغداد رسیدیم از سنگنه آنجا استفسار کردم که درین شهر که اسے
بزرگ صاحب کشف و کرامات تشریف میدارند یا نه جمله گان حضرت خواجہ عثمان
مارونی را بر بیان قطب الوقت نشان دادند پس بخانه مبارک رفتیم آنوقت
آنجناب بسجده خواجہ جنید تشریف برده بودند من هم در آنجا رفتم و ملاقات کردم
و در آن ایام من شریف پنجاه و دو سال بود حضرت پیر و سنگیر مرا فرمودند که دو گانه
نماز بگذار که در رکعت اول سوره فاتحه الحمد بعد چهار بار و سوره اخلاص قل هو الله
یکبار و در رکعت دوم سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص قل هو الله احد عشر بار
نخوان عیب ارشاد دو گانه بگذار و من بعد فرمودند و بقبله نشسته سوره بقره که

سوره اول کلام مجید است از اول تا آخر بخوان و بعد از آن سی و چهار بار بگو سبحان الله
 بگو بعد تمبیل این ارشاد حضرت پیر و سنگبر و یقین شده و مستم گرفته شد و فرمودند که بیاتنا
 ترا بدرگاه حق جل جلاله برسانم این گفتند و از تارک مبارک کلاه برداشته بر سرم
 نهادند و ایما شد که هزار مرتبه سوره اخلاص بخوان چنانکه آنرا ختم نمودم فرمان کردید
 که بخاندانم همین یک شب در روز مجامده است برو و امروز شب را بعبادت گذار
 چنانچه بعد بجا آوردنش بخدمت پیروم شد حاضر شدم اشاره به نشستند فرمودند من بعد
 ارشاد کردید که سوی آسمان بنگر چون نگرستم استعسار فرمودند که چه دیدی بفرم بسانند
 از عرش معلی تا تحت الثری حجاب باقی نماند ایما کردید چشم خود ببند بعد بگردن چشم
 فرمودند که بکشا بکشادم حضرت پیر و سنگبر و انگشتان خود راست فرموده فرمودند
 که درین چینی منی گفتم مرشد یا این انگشتانند یا جام جهان نما که عالم منجده هزار مرتبه
 می درآید نگاه بوفور انتفاض و سرور فرمودند که معین الدین کارت انجام یافت
 و در انجاشتی کلی افتاده بوه برای برداشتنش ارشاد شد بجزو برداشتم آن خشت گل
 خشت زیر گردید آنرا حمت صدقه فقرا و مساکین فرمودند چون بعد تمبیل این ارشاد
 بخدمت عالی رسیدم حکم گشت که ای معین الدین قرب خدشتم اختیار نمایی فرمودنش طا
 خود و پیونده بجان برگردم و بر بخت خود بسیار نازیدم بعد چند ساعه اراده سفر گد شد
 چون از آنجا روانه شدند که برین نیز هم کباب بود روزی در شهری گذر افتاد و در آنجا
 طلا گفتمی مانند تیر و حیران چون چند روز در صحبت او شان مانند من معلوم شد
 که از شروع ابتداء وجود درین دارنا بود از دنیا و مافیها خبری ندارند بعد از آن
 بظنون مکرر روانه شدیم چون بمنزل مقصود رسیدیم حضرت دستم گرفته و زیر آبرو کعبه
 احتشاده فرمودند هر دو گام معین الدین را حواله ات کردم و دعایا فرمودند که الهی
 این درویش را قبول نمایی در جوارش آواز غیبی برآید که ای عثمان معین الدین را

قبول فرمودم شیخ تاج الدین از مولانا شیخ شهاب الدین سہروردی سے گویند کہ
 دران زمان من ہم استادہ بودم کہ آوازی از غیب برآمد کہ ای معین الدین بن امی تم
 از تو و خدیوم ترا و اہل بیت ترا پس از ان غم مدینہ منورہ شد چون قرینہ فریاد
 رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم رسیدیم حضرت پیر و مرشد فرمودند السلام علیک
 یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از انجا جواب برآمد و علیک السلام یا قطب المشائخ
 و از انروز لقب حضرت پیر و مرشد قطب المشائخ گردید و حکم حضرت پیر و ستگیر و ستگیر
 من ہم سلام کردہ بودم و در انجا نیز مرا حضرت صاحب فرمودند کہ کارت انجام یافت
 آداب بجا آوردم و دو رکعت شکرانہ گزاردم ترجمہ انیس اللارواح ختم گردید و ہوا
 از دلیل العارفین حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اودیشی میفرمایند کہ وقتی خدمت
 پیر و ستگیر بابر صغیر و کبیر حاضر بودیم فرمودند کہ منگائے در سفر مدینہ منورہ کہ شیخ اوجہ الدین
 کرمانی ہمراہ ما بودند در شہر دمشق کہ در انجا نشست صد انبیاء نمودند و روای حاجت
 حاجتمندان میشود زیارت مزار انبیاء علیہم السلام حاصل نمودیم و قوا کند بسیار از
 ملاقات بزرگان زندہ نیز بدست آوردیم روزی در مسجد سے حضرت قطب المشائخ
 پیر و ستگیر و شیخ اوجہ الدین کرمانی و شیخ محمد عارف و دیگر فقہر الشافعیہ بودند و کہ بود کہ اگر
 درویشے صاحب کمال بود باید کہ دعوی کمال خود کند چرا کہ دعوی کمال دلیل بر نقص
 اوست و افشای راز خالق بر مخلوق معیوب بعد ازین محمد عارف گفتند کہ روز قیامت
 درویشانرا سعد و زخوابند و اشقت و از ایشان در گذر خواهند نمود و از تو نگران و
 مالداران با زیریں خواهد گردید کسی را این سخن ناگوار افتاد گفت در کہ ایم کتاب کاشیت
 محمد عارف را نام کتاب یادند بود بعد غم و تامل گفتند کہ در کشف البحر پر شدہ است
 او گفت کہ کتاب چشم خود دیدہ نہ آید عمار و انشا بد ان زمان خواجہ محمد عارف سہروردی
 گفتند کہ ہاں کتابیکہ بندگان خود را از دیدنش مشرف میسازد بنظر این کس کہ زمان

هماندم در شنگان با مرا تکی جائیکه این فرمان نوشته بود بنظرش گذر ایندند بجز و شاید
 اش سر بر بدم خواب صاحب نهاد و اقرار نمود که کشف و کرامات مردان خدا حق است
 و من بعد همه با گفتند که هر که در فقر رتبه و کمالی بهم رسانیده باشد و در اینجا ظاهر کند پس
 حضرت قطب المشایخ خواجہ عثمان فاروقی از زیر صلی چهار قرصه زر بر آورده
 در وقت راد او اندک برود و از بازار فالوده گرم بسیار و شیخ اوجده الدین کرمانی بطرف
 شاخی خشک که نزدش نشسته بودند نگاه کردند بفر معاینه آن بهم خشک سبز
 و شاداب گردیده شاخ زرشک اما حضرت خواجہ صاحب میفرمایند که بحضور سیر خود
 اظهار کرامات را گستاخی دانسته خاموش نشسته بودم و قتیکه حضرت پیرو شد ایشان
 بنجانب ما فرمودند آمدیم چهارمان از زمینیل خود بر آورده به فقر بیکه نهایت گرسنه بود
 و سبب شرم و حیا با کسی نمیگفت و آدم یعنی از باطنش خبردار گشتند و خواجہ محمد عارف
 فرمودند که تا زمانیکه در رویش چندین قوت بهم رساند در ویش گفتش نباید بعد
 چند ایام حضرت پیرو شد و بعد او شریف آوردند در اینجا بزرگی خواجہ ضعیف نام
 ملاقات شد که سن یکصد و چهل سال رسیده بودند و یکپایه او نشان لنگ بود
 سبب پای لنگ پرنسیده شد فرمودند که روزی خواجہش نفسانی از گوشه برخاسته
 بیرون رفتم آوازی از غیب برآمد که اے مدعی در میان ما و تو همین عهد بود که وفا
 کردی بسبح این کلام هوش در باختم و نفس لعین را سزا دادم که پامی خود از کاره
 ترا شهیدم تا آینده بهوای نفسانی نه پرواز و هنوز ندانست و محال باقی است
 که فرود اے قیامت جواب این سوال چه خواهد گفت و بمقابل درویشانی که بر او
 علیه خویش نازان خواهند بود سن آلوده خواجہش نفسانی و فرموده حرکات شیطان
 چه رو خواهم نمود و از اینجا بخار آمدیم در اینجا از بیمار که مردان خدا ملاقات کرد
 که وصف و تعریف ایشان خارج از و اسرار بقریب است بزرگان گفته اند تا وقتیکه

میرد بجمالت پیر فاضل نگر و وزیر مهار با حق نرسید که سبب کار از کار جدا نیست پس هر که
 و اصل راه خداست از خدا جدا نیست و بنده نیز در سفر و حضر همراه پیر و مشایخ بود
 و از برکت انقاس متبرکه که او شان کار خود سرانجام نمودم و زمانیکه حضرت پیر و مشایخ
 از سفر بار و یک در بارون رسیدند تا بهشت سال در اعتکاف نشستند و بعد از آن
 رونق افزوز بغداد شدند و سیر تمام جهان فرمودند آورده اند که حضرت قطب المشایخ
 از خواجه صاحب فرمودند که تا چند مدت از گوشه عزلت بیرون نخواهم آمد باید که شما
 هر روز وقت چاشت نرودم بیاید تا از سلوک فقر آگاه شوید که بعد از این یادگار ماند
 و حضرت قطب المشایخ سی و نه روز در اعتکاف بودند و پیوسته خواجه صاحب حاضر خدمت
 میشدند درین عرصه آنچه حضرت قطب المشایخ خواجه عثمان تاروفی رضی الله عنه فرمودند
 آنرا خواجه صاحب بجز تسلیم آوردند که بر موقع خود نوشته خواهد شد و کتاب انیس الایوان
 در مجلس سبت و هشت قلمی است که بر روز سبت و ششم حضرت قطب المشایخ فرمودند که
 ای معین الدین ترا تعلیم معقول داده شده است باید که آنچه تو آموخته ام فراموش
 نگردد و عامل آن باشی تا که بر روز هفت و نشر بروی روان شمرنده و فصل نشویند
 و عصا و مصلی و هر چه پوشیده بودند ما را عنایت فرمودند و گفتند که هیچ اگر نیک
 خواهی پیدا شد در گردنش خواهی انداخت و باز در عبادت مشغول گشتند
 خواجه صاحب آداب بجا آورده رخصت شدند و بعد بمقتاد و دو سال حضرت قطب المشایخ
 فرمودند که ای فرزند آنوقت رسیده که تنها سیر نمائی و باید که در آبادی قیام نپذیری
 و طمع را با خود راه ندی و چیزهای خلق خواه و از دیدن مجلسها بیک خواجه صاحب
 نهایت خوش شدند خواجه صاحب بر قدم پیر و مشایخ نهادند او شان بسیار تعلق
 فرمودند و بنجد اسپر و ند خواجه صاحب زار و گریان از خدمت با برکت رخصت شده
 روانه ماوراءالنهر گردیدند از آنجا بعد چند می بقصبه او مشرفه اسلام را در ذوق خوشی

بود که حضرت قطب الدین ایشان را بجز چهار سال و چهار ماه گذاشته انتقال فرمودند
 و والده ایشان حضرت ممدوح را بخدمت خواجہ صاحب عرض نمودند که این طفل را
 بطور تبرک بسم الله آموزید چون خواجہ صاحب لوح برداشته خواستند که بسم الله گویند
 که آواز سے از غیب برآمد که ای حسین الدین تامل کن کہ قطب الدین را تعلیم علوم
 ظاہری قاضی حمید الدین ناگوری خواہند ساخت و از تو اورا تعلیم علوم باطنی
 خواہند تجوید اصغای این کلام خواجہ صاحب لوح از دست نہاوند ہمہ حضار مجلس
 فرعیب مانند زیرا کہ ان ندای غیبی بگوش آنها رسیدہ بود باز آوازی از غیب
 بگوش قاضی حمید الدین ناگوری افتاد کہ زود تر بقصبتہ آوش برس و قطب الدین را
 تعلیم علوم ظاہری کن قاضی صاحب لوح این چنین چشم خود بند ساختند چون کشاوند خود را بقصبتہ
 آوشکی یافتند ہماد م بخدمت خواجہ صاحب حاضر شدہ آداب بجا آوردند ایشان
 لوح برداشته بروست قاضی صاحب نہاوند چون او شان پرسیدند کہ چه نویسم
 خواجہ قطب الدین جواب دادند کہ از سبحان الذی اسمری بعبدہ لیلنا من المسجد الخیر
 الی السبجی الی قصی حضرت رتو فرمایند او شان گفتند این پارہ پانزومست گفتند
 کہ بار مای تا قبل بالکل مرایا دستہ زیرا کہ حضرت والده ماجدہ مرانصف کلام حمید
 حفظ بود و او شان تلاوت مینمودند سن و رشک بودم آنچه شنیدم باید او الہی حفظ
 کردم جواب دادند کہ اگر یاد واری گوش گذار من نما سے ایشان بہ کمال فصاحت
 و آداسے تمامی قواعد تلاوت چون یاد شد و آداب و اخفا و اطہار و وقف و فصل و غیرہ
 بخوانند قاضی صاحب بسیار حسین آفرین کردند و سبحان الذی تا آخر نوشته تعلیم کردند
 حضرت ممدوح تمام کلام مجید در چهار روز حفظ فرمودند قاضی صاحب گفتند کہ تو
 دوست و مقبول خدا هستی گویا خوش بجانہ و تعالی خود ترا تعلیم بیفرماید آمین گفتند
 خواجہ قطب الاسلام را حوالہ نمود صاحب نمودند و رخصت شدند بعد چند مدت

رگبراسے پنجاب تشریف آوردند و در آنجا از شیخ میران محی الدین حبیلانی و شیخ ابی محمد سلطان
 عبدالقادر حبیلانی ملاقات گردید و در آن شهر تا پنج ماه و ہفت روز قیام پذیر بودند
 و حجرہ تیار کنایند کہ منور قائم و زیارت گاہ خاص و عام است و حبیلان شہر نسبت
 نزد کویہ جو دی کہ در آنجا کشتی حضرت نوح علیہ السلام رسیدہ بود و شیخ محی الدین در آنجا
 قطعہ زمین خریدہ برای سکونت خویش و اقربا عمارتی نو تیار کردند و در آنجا قیام پذیر
 گشتند چنانچہ اولاد و احفاد ایشان منور دوران سرزمین رخت اقامت دارند و او را
 مقبرہ نوشتہ اند کہ در بغداد جائیکہ فرار شریف و از حبیلان شہر منزل است روزی
 حضرت خواجہ صاحب حضرت میران محی الدین را فرمودند کہ براسے چنین کلمات گوشہ
 باید فرمودند کہ ہر دو چیز مانع گوشہ است یکی آنکہ اجازت مرشد نیست و دیگر آنکہ با کسی کہ
 گوید اول تجربہ نماید کہ محسوس است یا بی اثر است راز با او بگوید و اگر نیست نگوید و بعد از
 محفل برخواست گردید حضرت خواجہ حضرت شدہ بر دو تختانہ شریف آوردند و چلک کشیدند
 آن حجرہ منور زیارت گاہ است و حضرت میران پیر محی الدین محبوب سبحانی ہمیشہ فرادہ
 خواجہ اند و ایشان از اولاد امام حسین علیہ السلام اند و حضرت محبوب سبحانی از
 اولاد امام حسن علیہ السلام و در شعری تاریخ تولد و انتقال ہر دو می برآید و آن است
 سنینش کامل و عاشق تولد وصالش و ان تو معشوق الہی یعنی سنالی تولد
 چہار صد و ہفتاد و یک و عمر نو و یکسال و سن وفاتش پنج صد و شصت و دو است
 مے گویند کہ روزی حضرت خواجہ با وضو میفرمودند پیر زنی نالان و گریان در آن
 و گفت کہ حاکم اینجا فرزندم را براہ تعدی بدار کشیدہ است چون تامل فرمودند از اہل
 نبی معلوم شد کہ دعویش راست است پس برخاستند و ہر مہمش شدند ہمہ مردمان
 متحیر و متعجب شدند کہ خلاف عادت چگونہ متوجہ این امر شدند خواجہ رحمت اللہ علیہ فرمود
 و اگر رفتہ لحظہ بر آن طفل مرده نظر میکردند و چیزے بکمال استگمی خواندند کہ کشتی

سن بعد فرمودند که آی طفل منکولم اگر فی الواقع بی جرم هستی بکار باقی تعالی از سر نو
 بیا و عمر مادر ششقق خویش من دفع سازد و حال سرش که بر زمین افتاده بود پدید برگرود
 جا گرفت و آن طفل بجان از سر نو جان یافته از در فرود آمد و بر قدم خواججه سر نهاد و شکر
 پروردگار بجا آورد و او شان سپرد مادرش نموده روانه خانقاه شدند و بعد ازین بغداد
 تشریف آوردند و مدتی به صحبت شیخ ضیاء الدین پسر شیخ شهاب الدین بودند و شیخ
 اوصد الدین کرمانی با حضرت خواججه اعتقاد و راسخ پیدا شدند بلکه شیخ حسام الدین
 خلیفه مولانا جلال الدین رومی ینگارند که ایشان مرید و خلیفه حضرت خواججه بودند
 و تبار شیخ پنجم ماه رجب سال هجری خواججه به بغداد و تشریف آوردند و بمسجد فقیه ابوالکلیت
 تبار شیخ مذکور شیخ اوصد الدین کرمانی با خواججه بیعت نمودند چنانچه شیخ محمد اصفهانی
 نیز در آن زمان موجود بودند و حضرت کلاه چهار تودی که بر فرق مبارک داشتند بر سر
 نهادند و فرمودند که بعد بیعت تا بیست و چهار سال بخدست او شان بودم و در سفر و
 حضر هر کاب ماندم و در فوات السالکین مجلس دیگر نوشته است که از حضرت خواججه قطب الدین
 نقل است که روزی حضرت خواججه در اعتقاد پیر و مرید فرمودند که خلیفه بغداد و در وقت
 ریاضت حکم قتل کرد چون او را رو بقبله کردند و سید دل خواست که سرش از تن جدا
 نماید فقیر زو سک خود را از طرف قبله بگردانید جلاد گفت که وقت مردن روی اهل اسلام
 باید که سمت کعبه باشد تو چرا عمداً روی از ان جانب گردانیدی و رویش گفت زنیار
 روی خود را از کعبه نگردانیده ام بلکه عین نسبت کعبه ساخته ام سر خویش گیر ترا ازین
 تقریر حاصل چون مردمان در استفسار رساله نمودند در رویش گفت که فرار پیر ما
 این جانب است و در حقیقت پیر کعبه مرید است پیرین اشنا حکم خلیفه رسید که در رویش
 را بکنید خواججه رحمته علیه فرمودند که اعتقاد مرید پیر چنین باید که از هیچ مسلک نجات
 و فریاد السالکین حضرت فرید الدین گنج شکر نوشته اند که حضرت خواججه قطب مرشد ما پیر ما

که روزی بخدمت خواجه رحمت الله علیه حاضر بودم و بسیار که اولیا الله جمع بودند که
 شخصی اجنبی آمد و سر بر قدم خواجه صاحب نهاد و گفت که قصد بیعت دارم فرمودند
 که آنچه گویم اگر بجا آری چه مضائقه گفت محکوم و تابع ام آنچه ارشاد شود بدل و جان
 قبولست فرمودند که بگو لا اله الا الله حشمتی رسول الله او بی تا مل بگفت خواجه صاحب
 توبه و استغفار کنانیدند و سلسله عنایت فرمودند و ایما کردند که و ایم لا اله الا الله
 محمد الرسول الله بر زبان داری برای آزمائش تو این سخن گفته بودم و زنه مرا با
 پیغمبر که چه نسبت تن از خاک بوسان آستانه فیض نشانه حضرت رسول مقبول
 صلی الله علیه و سلم هستم نقل در فوائد السالکین از قطب الدین بختیار اوشی نسبت
 که وقت شباب الدین شهر روی و شیخ محمد کرمانی و شیخ محمد اصفهانی و مولانا
 بهاؤ الدین بخاری و مخدوم زاده شیخ بریان الدین و مولانا محمد بغدادی و
 خواجه اجل و شیخ اجل سیف الدین و شیخ محمد حشمتی و شیخ اوصد الدین کرمانی و شیخ
 بریان الدین غزنوی و شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بریان الدین حشمتی و شیخ احمد واحد
 و خواجه سلیمان عبد الرحمن و دیگر بزرگان اطراف و جوانب موجود بودند و در آن زمان
 حضرت پیر و مرشد سابق حضرت قطب المشایخ میفرمودند از آنچه فرمودند که حضرت
 بر زبان سخن بیان می رسانند که و قیله خواجه بود و حشمتی را خواهرش طواف کعبه است
 فرشتگان بگم ایزد تعالی خانه کعبه را بر داشته جایکه خواجه صاحب بودند می نهادند
 و بعد فراع نماز باز بجای خود برودند و خواجه قطب الدین از خواجه صاحب نقل
 میکنند که خواجه خذیفه مرغش تا هفتاد و سال در گوشه بیابان بصره بود و در هر روز
 می آمدند و حاجیان هر سال می گفتند که خواجه مدوح را وقت طواف کعبه بیت المقدس
 میفرمودند و دیده ایم تیس از ان از بغداد و سهندان که شهر لیسیت از مصافات ایران
 چهارم ملک عراق عجم تشریف آوردند و از شیخ یوسف همدانی ملاقات فرموده

رونق افراز سے تہریر کہ از اقلیم چہارم ملک ایرا منت گشتند و از شیخ ابو سعید
 شمس تبریزی کہ پیر شیخ جلال الدین تبریزی اند ملاقی گشتند و در حال ایشان
 شیخ نظام الدین بد اوئی مینویسند و بد اوئی قصیدہ است از اقلیم سوم ملک مند
 کہ او شان مجذوب بودند و نیز مریدانے کامل داشتند و نہایت عالی مرتبت بودند
 و در اعجاز خواجہ صاحب شیخ محمد اصفہانی ملاقات کردید و خواجہ در شہر یکہ بسیدند
 بہ گورستان فروکش شدندی و پیوستہ و و ختم کردندے و سلطان المشائخ سیکونید
 کہ خواجہ رحمۃ اللہ علیہ ریاضت بسیار میفرمودند کہ اوئی ترین ریاضتہای او شان
 این بود کہ بعد ہفتہ یک نان جوین بوزن پنج درم یعنی ہفتدہ و نیم باشد و آب تر کردہ
 بخوردندے و پارچہ استر و اربو شیدندے و حضرت عثمان ماریونی رضی اللہ عنہ اکثر
 اوقات فرمودندے کہ بسبب بیعت سعید الدین فخرے حاصل کردم و او ویر جاند
 بر اول و آخر سبقت خواہد بود و نہایت بلند پایہ خواہد گردید بعد از ان بحر فان تشریف
 آوردند و از شیخ ابوالجیش کہ در ان شہر شیخ وقت بود ملاقی گردیدند و من بعد و شہر
 کہ شیخ ابو سعید ابوالخیر رخت اقامت داشتند تشریف بردہ ملاقات فرمودند و تا
 دو سال فرین گروہ میگرددند زان بعد در استرآباد تشریف آوردہ از شیخ ناصر الدین
 استرآبادی کہ نہایت عظیم القدر و کبر مقتا و سال بودند و بدو واسطہ تا حضرت
 طیفور سلطان پایزید بسطامی میرسند ملاقات فرمودند و از انجا بطرف شہر سرون
 نمازم گشتند و مدتے در انجا فروکش بودند و روز ملاقات بزرگان بسیرے گردید
 و شب در بقعہ عبداللہ انصاری سے ماندند چنانکہ در انجا مشہور شدند زنت افرا
 کرمان گشتند چنانچہ در چہارمی مجلس دلیل العارفين حضرت خواجہ قطب الدین تختیار او
 پینگازند حضرت پیرو شد میفرمودند کہ روزے سن و شیخ او حد الدین کرمانی سیر میفرمودم
 چاہا بزرگ را دیدیم کہ با کسی سخن ہم نمیکرد رفتیم و سلام کردیم جواب سلام دادہ

گفتند که بشین چهره شان همچو آفتاب سبز و رخشان بود چون خواستم که حال شان
پرسم او شان از اشراق باطن ریاضه حال خود گفتن آغاز کردند که روزی باد کوی در کورستان
رفته سخن مذاق می گفتیم و می خندیدیم که از گور سس ند ابر آمد که اسے تا فلان زمین
کار آخر با همین خاک و موالتست مار و کژدم در پیشست خندیدن چه شاید بل گریستن
باید این کلام درین چنان مرایت کرد که آن یار غار را رخصت نموده درین غار
بشست و عرصه مفا و سال پیشود که آسمان و انسان را ندیدم و هر ساعت همان
سخن را یاد گرفته میگرییم و گفتند بزرگ عطای سلیم هم تا چهل سال گریست سمت
آسمان ندیدن خواجہ صاحب فرمودند که زاریدن البته بسبب خوف گنا مان بود مگر
طرف آسمان ندیدن را چه موجب است گفتند که در محافل و مجالس بسبب غفلت محو
بی ترمان خنده وندان نمایم و می نمودند از باعث با این است تاب بر برداشتن نمیدانیم
و گفتند خواجہ فتح باوچی تا شصت سال گریستند و وقتیکه نهضت فرماست چنان گشتند
کسی در واقع دید و پرسید خدای تعالی با تو چه کرد و گفت که چون مرا زیر عرش برودند
سجد و شکر بجا آوردم فرمان گردید که اسے فتح مرا غفار نمیدانستی که چند آن میگریستی
سجد سجد شده عرض کرد که ترا غفار و رحیم و کریم میدانستم الا از سختی مالک لبت
و تنگی لحد و از نیک در قیامت چه پیش آید گریان و نالان میبودم اربشا و شد که از حوض
ترا به بخشیدم از آنجا خواجہ صاحب زریب افراست شهر شیراز که از مصافات تورا
علاقه شهر قدست گردیدند متصل شهر باغی بود در رعایت تربیت و لطافت و حال آنجا
که یادگار محو نام داشت بود و اندر حوضی پر آب طراوت افزا بود و در جانبش
سایه و از خوشنما حاکم آتجا که یادگار محمد نام داشت مالک این بلخ بود سایه ادریس خواجہ
رحمتہ اللہ علیہ در آنجا زیر درختی شسته تلاوت کلام الله آغاز فرمودند درین
درویشی آمده عرض نمود که فراتش برانے گشودن خوش در اینجای آید مالک باغ

در اینجا خواهد آمد حضور جای دیگر رونق اخرو زشوند که او از بس بد اعتقاد و کج اصلا
 شاید بی اجلی از سرزند حضرت النقی فی فرمودند بعد ازین فرمایش آنده قریب اربعه
 فرس گسترده و بعد بر جا که یادگار محمد صم آمد ناگاه نظرش بر خواجه بزرگوار افتاد و نحو
 نگاه لرزیدن گرفت و آخر کار بهوش شد و رفیقان او را نیز همین حال پیش آمد لقصه
 بانمای خواهی خادم قدری آب از ان حوض گرفته بر روی حاکم پاشید فوراً آفاقه
 گردید از کمال خجالت و انفعال و زویده نگاه سخت خواجه سیدد ایشان فرمودند که
 از کردار و کج ادائیگی باز آمدی عرض کرد که باز آمدم و بار دیگر گردانم این کار مانروم
 اما کسی برین معنی پند نبرد که اینهمه کفر حالت اینها از چیست و چه دیدند که قالب
 کردند چون بهوش آمدند همه ماتمب گشته اسلام آوردند و بانمای خواجه علیه الرحمه
 وضو کرده دو گانه شکر گزار شدند بعد یادگار محمد برکان خود رفته از خرمند و وضعه ما
 خویش چیزی نگذاشت همه را اندر خواجه کرد و خواجه فرمودند آنچه از کسانیکه تجور و ظلم
 بستانده او شانه را داده راضی گردان تا در قیامت و امن گیر تو نباشند پس او تمیل
 ارشاد کرد و بقیه را بقصر او سساکین داد و براس خود چیزی نه نهاد و از برکت انعام
 متبرکه خواجه کنی از اولیا نوکار و واصلان حق گردید و مجلس دیگر و لیل العارضین
 فوائد السالکین نوشته است که باری در سفر که معطره خواجه قطب الدین خواجه فریدالدین
 گنجی که در کربلا حقیقت پیرو مشرب بودند بعد فراموش چون روانه شدیم در شهری رسیدیم
 که در اینجا بزرگی در غار میماند و دیده بسته بودیم خشک در اعتکاف استاده بود
 تا یک ماه در اینجا قیام پذیر بودیم پس ازین او شان بهوش آمدند ساعت با هم میخوابیدیم
 و سلام کردیم چون سلام گفتند فرمودند که ربه بشمار رسید الاعتقاد و اید که خیرای
 خیر خواهید یافت زیرا که اهل تصوف نوشته اند که هر که خدمت درویشان کند البته
 مقدر دل نیرد ان شوق بعد فرمودند پس چون بنشینیم احوال خویش گفتن آغاز کرد که

از ملا شیخ اسلم طوسیم از سی و دو سال غرق بحر عشق تحیرم بعد چندین مدت از در حق تقاضا
برای شمارا بهوش آورده حالاً بر وی دست نه از من یارید چرا که سخن در ویس خالی
از غرض و پراز حکمت میباشد و آن سخن اینکه هرگاه بر بساط اهل الله و ارباب طریقت جا
یانی ترک خواست نفسانی گیرے و التفاتی بدینا و باقیها نکندی و از خلایق دور باشی
و تحفته که پیش تو آید با خود نداری بجاخت مندان بدی و با خودی الله مستغول نگردی
بعد انجام این کلام نصیحت الیام ایشان غوطه زن در یابی شیر گشته و از آنجا خواهد
روانه شد حضرت میفرماید که بعد ازین قطب الدین در عالم سکر در آمده بودند و روزی چند
در صحرائی مقیم بودند از آنجا عازم مدینه منوره گردیدیم چون آستان بوسی جناب رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم حاصل ساختیم از روضه مبارک ندا آمد که ای حسین الدین
پشته الحنه الحسنة النجری حضرت خواجه بزرگ بجز و اصغای این کلام اندرون روضه
مبارک حاضر شده آداب بجا آوردند و از آمدن بکار صدای جل شانزه ولایت بلند ترا
بسیر ویم بر وی دورا جمیر قیام کنیدی و تاقیامت تر از نگاه شما و اولاد شما همان جمیر خواهد
دور آنجا مدفون خواهد شد حضرت خواجه صاحب سخن شدند که جمیر کجا است پس ما چیه
نمودند بشارت زیارت و جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدند و با جرائع
گردند آن حضرت صلواتیک انار عنایت فرمودند که نقشه تمام عالم در آن نمودار بود و انان
جمیر معلوم نشد استفسار کردند حضرت رسول مقبول از انگشت مقدس اشاره بجانب
جمیر فرمودند آن زمان خواجه صاحب اسلک گردید و آداب خدمت بجا آورده سجده شکر گزارند
و نشان جمیرین سبب بدفع اول نظر در نیامد که در آنجا از آباء بی نامی و نشانی بودند
دیواری خشتی بود و وجه تشبیه جمیر نیست که راجه بود در سنج نام او بر کوهی که نام
را سے بزار اشهور بود شهر نیاہ تیار کنایند بود و در مندی میر کوه را سیکو میگویند چون
زیر پیمان دیوار آبادی آن شهر واقع است بعد انبام جمیر شهرت یافت و حضرت خواجه

در انیس الارواح زیب ترقیم فرموده آمد کہ در بدینہ مطہرہ رو برو سے جناب رسالت صلعم
 بزرگے را دیدم کہ ہر شب در دو رکعت کلام تجید ختم کرے و قبل از صبح صدوق فارغ
 شدی بعد ازین خواجہ عازم مکہ معظمہ گشتند و طواف خانہ کعبہ نمودند و کتاب فرید الدین
 حضرت فرید الدین گنج شکر منوچند از پیر خود حضرت قطب الدین بختیار کاکی اوستے کہ
 روزی چند بزرگوار بچل حضرت خواجہ رحمت اللہ علیہ سرور مرشد حاضر بودند فرمودند کہ
 وقتی کہ ما وقاضی حمید الدین ناگوری بر اسے طواف در کعبہ شریف رفتیم بزرگے را
 شیخ عثمان نام کہ از لواحقان حضرت شیخ ابوبکر رضی اللہ عنہ بودند دیدیم کہ در طواف
 اندام ہر دو کسان بر نشان قدم شان قدم می نہادیم و طواف کعبہ می نمودیم آن بزرگ
 بر منیعے خبردار شدہ گفت کہ از متابعت ظاہری چہ سودا اتباع باطنی شاید پرسیدیم
 کہ شما چہ میکنید فرمود ہر روز ہزار بار ختم کلام مجید از اصفا سے این سخن سخن ماندم و خیال
 کردیم کہ شاید ملاحظہ آیت قرآن شریف در ول میسازند بلا قرأت لفظ فرمودند کہ
 خیالت غلط است لفظاً لفظاً و حرفاً و حرفاً تلاوت میکنم سولانا علا و الدین فرمودند کہ
 این محض کرامت است ما ہم اقرار نمودیم بعد ازین فرید الدین گنج شکر از پیر مرشد خویش
 سیر نمایند کہ خواجہ صاحب من بعد ذکر کرد کہ حصول درجہ اعلیٰ بغیر ریاضت و محنت شاقہ
 نمیگردد و مرید را باید کہ ادب شستن بحضور پیر خویش بیاموزد چون حاضر گرد و کمال
 عجز و نیاز فرمودہ آندہ آداب بجا آورد و بے تلاش جاسے بلند جائیکہ عالی باید نشاند
 پس ازین از مکہ معظمہ بدمشق تشریف آوردند چند روز آنجا اقامت فرمودہ بخصا
 رفتند آن زمین سیر و محردیا و کار نمودہ خورد و انہ بلخ شدند و محردیا و کار تمام عمر خویش
 در آنجا بسر نمود و قریب ہما نجاست و انتظام ولایت بسیار خوب کردہ و روایت است
 نصیحت کہ او ہمراہ خواجہ باجمیر آمدہ بود و بعضی خادمان آنجا حال ہم دعوی میکنند کہ
 از اول او محردیا و کار بستیم الا این روایت صحیح نیست خواجہ صاحب در بلخ خانہ

شیخ حشر در یہ روزی چند قیام فرمایند و در آن شهر حکیم بود مولانا رضی الدین نام
 که با فقیران صاحب باطن و صوفیان اہل حقیقت اعتقاد سے و اعتقاد ہی زندگی و
 سبکدستی کہ چون صوفیان علم تصوف باعث وصال محبوب حقیقی و موجب صغالی باطن
 تصور سبکدستی صرف از ہر لیاقت و لغویات و خیالات ظنی است و ہر پستان فقرای صاحب
 را بد گفتم ہمدان ایام خواجہ صاحب بطور سیاحت در آن سرزمین وارد شدہ بودند
 و خدمتگار سے معہ دو دوست تیر و یک کمان و یک چتر و یک سوسنگ آتش نشان ہمراہ
 میبود کہ وقت بموقت محتاج غذا نشوند چنانچہ روز سے خواجہ رحمت اللہ علیہ شکر کلنگ
 کو نزد متصل مکان حکیم تیر و یک کمان و دو دستہ سپاہ دار مشغول بہ نماز نوافل گشتند و خادم
 آغاز سخن کیا بکرد و حکیم طلبہ را و رس فلسفہ و حکمت میداد چون نظر بر کباب افتاد
 از مدرسہ برخاستہ نزد خادم آمدہ بہ نشست کہ چون تیار شود مدرسہ کے طلبیدہ بخورد
 و درین اثنا خواجہ صاحب از نماز فارغ گشتند و خادم کباب پیش آورد و با شراق باطنی
 بنمای حکیم و قوت یافتہ مدرسہ کے از ان مرحمت فرمودند بجز و خوردن سوہ عقیدت
 بد اعتقاد کے حکیم کہ با اہل اللہ داشت بحسن عقیدت مبدل گردید و بسبوی خواجہ شکر
 محبت و اخلاص میدید اگاہ خواجہ مدرسہ کے از دہن خود بر آوردہ حکیم مرحمت فرمودند
 چون بخورد و جلوہ نور حق و غلبہ لمعات جمال ذات مطلق باطنی بر خود مشاہدہ کرد کہ
 علم فلسفہ و غیرہ را در یاد داشت رنگ ملائق و نیوی از دل برود و وہ جملہ تلمیذان خود را
 بحصول قدموس حاضر ساخت و خود از عقیدہ فاسد خویش باز آمد چنانکہ ہمہ ما بعد تمنا
 و طلب برداشتند و حضرت خواجہ رحمت اللہ علیہ از آنجا عازم غزنین شدند و از آنجا راجع
 تشریف آوردند و روایت است کہ بعد تعلیم و تلقین مولانا رضی الدین را آن ملک
 سپرد فرمودہ بہ بنجارا تشریف بردند و بعد از ملاقات بزرگان بنجارا حکیم رونق افروز
 بنشان زمین گردیدند خواجہ در انیس از و اج نکاہ شدہ اند کہ از آنجا غزنین رسیدیم

بعد از ملاقات شیخ عبد الواحد پیر شیخ نظام الدین ابوالموید. و آن وقت ما رفتیم و
 از بزرگان آن مقام ملاقی گشته ارادی سیوستان گردیدیم و در آن سفر هم کباب خواج
 عثمان مالدی در عبادت خانه شیخ ضیا الدین سیوستانی که اکابر وقت و پیوسته مشغول
 بنجای بودند رسیدیم و چند روز بنجدت او شان بودیم دیدیم که کسی از آنجا محروم نیست
 هر حاجت مندر از دست غیب خیزد و متیاب میشود و آوازی است که برای رسیدن
 ایمان ما و ماکن و قتی که او شان نام موت شنیدندی گریستندی و تا هفته عشره بر کباب
 استوار بودند و بعد از فاقه از من گفتند که کسی را که با ملک الموت معامله ضرر الیقین
 است و بر روز چشم پیش خدا حساب و ادن مستحق و تیقین آنرا آرام و آسایش و جنواب
 هر کجا میسر و رغبت و بینگری چرا سگزار و ای عزیز اگر یقین داری که روزی خاک
 خواهم شد و خوراک مار و کرم زیر زمین شدنی است بشب خفتن آرام طلبی را ترک نما
 و شب روز و طاعت و عبادت آماده باش و همواره عادت ریاضت و محنت و مشقت
 کن **نقل** در دلیل العارفين نوشته است که در سفر سیوستان خواج همراه حضرت خواج
 عثمان باز من رضی الله عنه بودند با شیخ نجیب اوشی ملاقات گردید ایشان نهایت
 بزرگوار بودند و حاجت منده هر حاجتی که داشته از خانقاه شان محروم نگشتی اگر عریا
 آمدی آواز دادند از غیب بارچه ما موجود شدی و آن همه با و رحمت فرمودند که
 تا چند روز و آنجا اقامت گردیدیم روزی فرمودند که مرا نصیحت پیراست که هر چه باید
 جمع کن بل ایثار مقرر کن که تونیز مثل من شوی در دلیل العارفين از نجیب اوشی
 نوشته است که خواج رحمت الله علیه فرمودند که چون ببلتان رسیدم از شخصی شنیدم که
 توبه اهل ریاضتت بین نهج است که اول برگنا مان و عصیان زمان ماضی تونیز افسوس
 کند و گوید که چنین بجز آنما که خور او بد فعلیه با صرف نمودم بد لش چگونه کرده آید و بگا
 آنکه محاسبه فعل خود نماید اعنی افعال قبیه را بد فهمیده فکر باز ماندن از ان نماید و در

زود انجام یافتنش کوشش و جهد بلنج ساز و و تاخیر و تعویق، اراده بد و سووم آنکه بعد
 توبه از منہیات حذر کند و بیدار جنبه باشد که فعلیکه از ان توبه کرد و دست باز میزند
 باز فرمودند عاشق را دیدم و عاصی کرد که الهام پرور و کار ابر که کسی را دوست میدارد
 با و آرام میرساند و شخصی را که تو دوست میداری بر این نازل میگردد یعنی راه تو از
 همه راهها جداست من بعد از شاد و فرمودند که تو اضع ستم نسبت اول که خورد
 که صورتش روزه است و دیگر کم گفتن که سببش نماز است و سووم کم گفتن که وجهش
 زیادت ذکر حق جل و علاست و ایمان هم سبب نوع است نوع اول خوف نوبه دیگر جا
 نوع سووم محبت از خوف ترک گناه و نتیجه اش حفاظت از دوزخ و از رجا زاتی عباد
 و فایده اش فایز شدن به بهشت و از محبت ترک مناجات و سجدهات و نفعی غیر و شمره
 رضای حق جل شانہ و قایم گزیدن بر مقام توحید پس از ان حضرت خواجہ بہ لقا ہور
 تشریف آوردند و زیارت روضہ مبارک حضرت میر علی کردہ ملاقات شیخ حسین کانی
 کہ در آن زمان بقید حیات بودند ساختند و تا چند روز در آنجا مقیم بودند و پس ازین
 عازم دہلی گشتند و در سرد شہر رسیدند و در ان ایام دہلی در تحت تصرف راجہ پرتھوی
 عرف پتھورہ ابو و در دلیل العارفين و نواید السالکین و غیرہ کتب این نمرہ احوال
 مندرجہ و مشروحاً نوشته است و ما در پتھورہ اور علم نجوم و سحر و جادو و غیرہ علما و عظمیوں
 و خبر نامے ماضی و استقبال بطور استدراج میگفت چنانچہ دو ازہ و سال قبل از آمد
 خواجہ از پتھورہ گفته بود کہ شخصی چنین پیدا خواهد کردید کہ سبب او زیلک و دولت تو
 زوال خواهد آمد و بر کاغذے شبیہ خواجہ ہم کشید و داوہ بود پتھورہ نقل آن شبیہ
 بناطمان ملک تقسیم کرد کسی کہ شبیہ این شبیہ باشد جو حضور حاضر سازند بعد از روز
 کسیکہ از ملک غیرے آمد آن شبیہ اشکل او برابر کردند و در سیر العارفين ان
 نگاشته است کہ وقتیکہ خواجہ رحمتہ اللہ علیہ از لاہور بدہلی تشریف آوردند و در آن